

اذن خواهی فرزند نابالغ در آیه استئذان (نور، ۵۸) از منظر فقه تربیتی^۱

علی سائلی^۲

چکیده

اذن خواهی فرزند نابالغ در آیه استئذان (نور، ۵۸) یکی از مسائل اختلافی فقه تربیتی است، برخی فقها به ظاهر آیه تمسک کرده و کودک نابالغ را مکلف دانسته و حکم مزبور را از مستثنیات قاعده عدم تکلیف کودک نابالغ شمرده‌اند و در مقابل عده دیگری از فقها، مستفاد از آیه را تکلیف والدین دانسته و بر آنان واجب نموده‌اند که استئذان را به فرزند نابالغ خود آموزش داده و آن‌ها را بر این سیره تربیت نمایند، در دلالت آیه بر استحباب اذن خواهی یا وجوب آن نیز اختلاف نظر پیدا کرده‌اند. تحقیق حاضر که به صورت کتابخانه‌ای و به روش توصیفی - تحلیلی است درصدد آن است که این دو برداشت از آیه را دوباره بررسی کرده و آن را با توجه به ادله و قواعد مستفاد از آیات و روایات ارزیابی نماید نتایج ارزیابی در این پژوهش نشان می‌دهد که مکلف دانستن کودک نابالغ و مستثنی شمردن آن از قاعده عدم تکلیف کودک نابالغ صحیح نبوده و آیه درصدد بیان تکلیف پذیری والدین به لسان اذن خواهی کودک است، کما این که حکم مستفاد از آیه شریفه استحباب نبوده و قرائن داله بر وجوب آن دلالت دارد؛ بنابراین بر پدر و مادر واجب شده است که به کودکان نابالغ خود برای ورود به خلوت والدین، ادب استئذان را بیاموزند.

واژگان کلیدی: اذن، فرزند، نابالغ، تمییز.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۴/۱۲؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۶/۸.

۲. عضو هیئت علمی جامعه المصطفیٰ العالمية، (mmahdisaali@gmail.com).

مقدمه

وجود برداشت‌های مختلف از آیات و روایات، و عدم دستیابی فقیه به نگاه جامع نسبت به آن، گاه نقش آفرینی کتاب و سنت در سالم‌سازی زندگی دینی مردم را کم‌رنگ کرده و اراده آنان را برای پایبندی به دستورات شریعت سست می‌کند و عملاً کارآمدی آن آیات و روایات را مختل ساخته و آن را به حاشیه می‌راند، زمانی این مسئله اهمیت بیشتری می‌یابد که آن برداشت‌ها خواسته باشد تکالیف و وظایف تربیتی خانواده و به خصوص روابط میان والدین و فرزندان را بیان کنند.

یکی از مسائل مهم و مناقشه‌برانگیز در حوزه وظایف والدین و فرزندان، آیه استیذان (نور، ۵۸) است، از این آیه برداشت‌های مختلفی صورت گرفته است، محور آن این است که وظیفه اذن‌خواهی کودکان نابالغ، آیا به خود کودکان نابالغ برمی‌گردد یا به والدین آن‌ها برمی‌گردد. اگر به خود آنان برگردد، معنایش این است که کودکان نابالغ مکلف‌اند، درحالی‌که ادله رفع قلم از صبیان آن را نفی کرده و اجماع فقها در مبحث شرایط عامه تکلیف بر اشتراط بلوغ به عنوان یکی از آن شرایط، با این برداشت ناسازگار است. و اگر به والدین برگردد معنایش این است که والدین موظفند به فرزندان خود اذن‌خواهی را آموزش داده و آنان را بر این سیره تربیت نمایند. درحالی‌که این برداشت با ظاهر آیه ناسازگار است. اکنون پرسش این است کدام‌یک از این برداشت‌ها با مبانی و قواعد فقه تربیتی هماهنگ‌تر است؟ بررسی خاستگاه فقهی هر یک از این برداشت‌ها و نشان دادن دلایل و قرائنی که برای اثبات هر یک از آن‌ها به کار گرفته شده، می‌تواند راه رسیدن به برداشت صحیح و قول حق را هموار نماید.

آیه استیذان و آیه بعد از آن را ذکر می‌کنیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (نور، آیه ۵۸ و ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند، پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباس‌های خود را بیرون می‌آورید و بعد از نماز عشاء، این سه وقت، زمان‌های خصوصی برای شماست، اما بعد از این سه وقت، گناهی بر شما و بر آنان نیست که بدون اذن وارد شوند، و برگرد یکدیگر نگردید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید) این‌گونه خداوند آیات را برای شما بیان می‌کند و خداوند دانا و حکیم است* و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان‌گونه که اشخاصی که پیش از آنان بودند اجازه می‌گرفتند، این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می‌کند و خداوند دانا و حکیم است.

مفاهیم

۱.۱. اذن - به کسر همزه و سکون ذال - به معنای اجازه و رخصت است. ابن منظور آن را به «اباحه» معنی کرده و گفته: «اذن له فی الشیء اذناً: اباحه له» (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۰). و فیومی آن را به معنای اطلاق و رهاسازی معنی کرده و گفته: «اذن لی فیه: اطلق لی فعله (فیومی، بی تا: ۱۰/۲) و در قرآن کریم آمده است: ﴿تَوَاتَىٰ اُكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا﴾ (ابراهیم، آیه ۲۵)؛ گفتار و اعتقاد پاکیزه مانند درختی پاک است که میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگار می‌دهد. یعنی به اجازه و رخصت او می‌دهد.

تفاوت معنایی اذن و اجازه این است که اذن بر موافقت و رخصت قبل از صدور عمل دلالت می‌کند و اجازه بعد از آن. استئذان هم از ریشه اذن است و چون به باب استفعال رفته است، به معنای درخواست و طلب اذن می‌باشد.

۲.۱. فرزند به معنای ولد و نسل انسان است، اعم از این‌که پسر باشد یا دختر.

۱.۳. نا بالغ مرکب از دو کلمه «نا» و «بالغ» است. «نا» به معنای نفی و «بالغ» به معنای رسنده است. معنای ترکیبی آن «نارسنده» است یعنی کسی یا چیزی که نرسیده است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۴۱۹/۸؛ دهخدا، ۱۳۴۱: حرف باء، ۵۵۲). و در این نوشتار به معنای کسی است که هنوز سن کودکی را پشت سر نهاده است و در اصطلاح فقه به پسری گفته

می‌شود که پانزده‌سالگی قمری را تمام نکرده، محتلم نمی‌شود و موی زیر نیز در اطراف شرمگاه او نمی‌روید، و اگر دختر باشد، نه‌سالگی قمری را تمام نکرده، محتلم نمی‌شود و عادت ماهانه هم ندارد.

۴.۱. تمییز: کودک نابالغ به دو گروه تقسیم می‌شود: ممیز و غیرممیز. ممیز کودکی نابالغی است که می‌تواند دستگاه‌های تناسلی و رفتارهای جنسی را تشخیص دهد. غیرممیز کودکی نابالغی است که قدرت درک دستگاه‌های تناسلی و رفتارهای جنسی را ندارد (طبرسی، بی‌تا: ۱۵۴/۷).

ویژگی‌های کودک مورد بحث در آیه استئذان

۱.۲. فرزند بودن: از آیه استئذان استفاده می‌شود که کودک مورد بحث، فرزند خانواده است، نه کودک بیگانه، زیرا اولاً در آیه واژه «منکم» به کار رفته است، یعنی «کودک از شما» و این ترکیب در معنای فرزندی ظهور دارد، هر چند این واژه می‌تواند علاوه بر ظهورگفته شده بر حرّ بودن نیز دلالت داشته باشد، فلذا در اکثر کتب تفسیری «منکم» را به حرّ بودن تفسیر کرده‌اند. (طبرسی، بی‌تا: ۱۵۴/۷). بنابراین فرزند مورد بحث حرّ است نه برده. و ثانیاً در آیه بعد، فرزند بودن با الفاظ واضحتری بیان شده است، به جای «والذین لم یبلغوا الحکم منکم» تعبیر «و اذا بلغ الاطفال منکم» به کار رفته است که ظهور آن بر فرزندی قوی‌تر است. ثالثاً: کودکی که در وعده‌های سه‌گانه مثل قبل از نماز صبح یا بعد از نماز عشاء می‌تواند وارد خلوت انسان شود. کودک بیگانه نیست، زیرا در آن ساعات معمولاً کودک بیگانه یا رفت و آمد ندارد یا آن چنان این موضوع نادر است که آیه مهمی چون آیه استئذان را نمی‌توان بر آن حمل نمود.

۲.۲. نابالغ بودن: واژه «الحلم» در آیه استئذان به معنای احتلام است و احتلام یکی از علامت‌های بلوغ در دختر و پسر است. نفی این علامت گویای این است که فرزند مورد بحث در آیه نابالغ است.

۳.۲. ممیز بودن: هرچند در آیه استئذان واژه‌ای بر ممیز بودن دلالت ندارد، اما در آیه ویژگی‌های کودک ممیز مورد بررسی قرار گرفته است، زیرا خداوند خواسته است که کودکان

از آنچه را در خلوت والدین می‌گذرد هرچند به صورت ناگهانی مشاهده نکنند و از آن آگاه نشوند و تحت تأثیر قرار نگیرند. این خصوصیت‌ها در کودک ممیز وجود دارد که اندام‌های جنسی و رفتارهای آن را می‌تواند تشخیص دهد و متأثر گردد، درحالی‌که کودک غیر ممیز درک قابل توجهی از این اندام‌ها و رفتارها ندارد.

حکم شرعی رفتار کودک نابالغ

مهم‌ترین چالش فقهی در آیه این است که ظاهر آن کودک نابالغ را مکلف دانسته است.

﴿لَيْسَتْ أَدْنَىٰ ذُنُوبِكُمْ الَّذِينَ... لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ﴾.

ظاهر آیه چنین می‌فرماید که: «فرزندان نابالغ هنگام ورود به خلوت والدین باید اذن‌خواهی کنند»؛ در حالی که طبق ادله دیگر یکی از شرائط عامه تکلیف بلوغ است، بنابراین بین ظهور آیه با دلالت سایر ادله تعارض وجود دارد؛ برای رفع تعارض یا ظاهر آیه اخذ شده و سایر ادله تخصیص می‌خورد؛ حاصل جمع مذکور این است که در همه موارد بلوغ شرط تکلیف است، مگر در مورد ورود به خلوت والدین که این یک مورد، استثنا است، یا سایر ادله بر ظاهر آیه مقدم شده و در هیچ موردی تکلیف فرزندان قبل از بلوغ پذیرفته نیست؛ در این صورت باید برای ظاهر آیه وجه مقبولی ارائه نمود. در این رابطه میان فقها دو قول اساسی وجود دارد:

۱. تعلق حکم شرعی به اذن‌خواهی فرزند نابالغ

استدلال قائلین به این نظریه

برخی فقها با تقدیم ظاهر آیه بر سایر ادله، آن را یک مورد استثنا معرفی کرده‌اند. قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ق) می‌گوید: «الاستئذان واجب علی... الاطفال فی هذه الاوقات الثلاثة بظاهر الآیة، ففی ذلک دلالة علی انه يجوز ان يؤمر الصبی الذی یعقل لانه امره بالاستئذان» (راوندی، ۱۴۰۵: ۱۳۱/۲)؛ یعنی بر کودکان در این زمان‌های سه‌گانه استئذان واجب است، پس آیه بر جواز امر به کودک ممیز دلالت نموده است، زیرا به کودک برای اذن‌خواهی دستور

داده است. در میان فقهاء معاصر، مرحوم آیه الله خوئی (متوفای ۱۴۱۳ق) نیز همین نظر را برگزیده است و می نویسد: «ان الصبيان مكلفون في هذا المورد بعدم النظر إلى عورة الغير و يجب عليهم ذلك و يكون ذلك استثناء و تخصيصاً لحديث رفع القلم عن الصبيان» (خوئی، ۱۴۱۹: ۳۲/۶۸)؛ یعنی کودکان در خصوص عدم نظر به عورت دیگران مکلف اند، و این استثناء و تخصیصی است برای حدیث رفع قلم از کودکان. نظریه فوق در میان عالمان سنت نیز پیروانی دارد. مرحوم شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ق) در تفسیر تبیان از جبائی نقل کرده است که وی به همین نظر قائل بوده است (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۷/۴۶۰). این گروه از فقها برای اثبات نظریه خود به سه دلیل تمسک جسته اند: اولاً به ظاهر آیه که بر مکلف بودن کودک نابالغ دلالت دارد. ثانیاً اخص شمردن مفهوم آیه نسبت به ادله رفع قلم از صبیان؛ پس ادله رفع قلم تخصیص خورده است. و ثالثاً امکان عقلی توجه تکلیف به کودک ممیز؛ که در این مورد او را مانند بالغ در نظر گرفته اند (موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت علیهم السلام، ۱۴۲۸: ۱۶۰/۶). علاوه بر این ممکن است در این مسئله به سیره عقلائی که کودک ممیز را در برخی از رفتارهای خود مانند بالغ مسئول دانسته اند، استدلال نمود.

پاسخ استدلال ها

دلیل های سوم و چهارم از قوت کافی برای اثبات مدعای مستدل برخوردار نیست؛ زیرا صرف امکان عقلی برای جعل حکم کافی نیست و سیره عقلائی هم برای حجیت به عدم ردع از ناحیه شارع نیازمند است و ادله رفع قلم از کودک رادع سیره عقلائی است. اما استدلال اول و دوم که مبتنی بر ظهور عرفی است می تواند مدعی را اثبات کند، لکن با ملاحظه لسان آیه شریفه و در کنار روایات وارده در تفسیر آن در کنار ظهور روشن ادله رفع قلم از کودک نابالغ، ظهور عرفی آیه مانع دارد و مخصص روایات رفع قلم نمی شود.

تکمله پاسخ به استدلال قائلین به نظریه اول

در اینجا به نکاتی اشاره می شود که می تواند نقد وارد بر نظریه مذکور را تقویت کند:

الف) ورود روایات متعدد در حد استفاضه که بر عدم تکلیف کودک نابالغ تصریح می‌کند. این نصوص در ابواب مختلف کتب حدیثی از جمله در کتاب وسائل ذیل مبحث عبادات در ابواب مقدمات عبادات و ذیل مبحث صوم در ابواب من یصح منه الصوم و ذیل نکاح در ابواب عقد النکاح در ذیل حدود در ابواب مقدمات الحدود بیان شده است. مفاد آن‌ها بدون تردید درباره کودک نابالغ است و دلالت بسیار روشنی دارد. این مجموعه از روایات مخصص آیه شریفه و قرینه بر انصراف شارع از ظهور ابتدایی آیه در تکلیف کودک نابالغ است. در واقع روایات مذکور قرینه منفصله بر انصراف آیه از معنای ظاهری است. در ادامه به برخی از روایات اشاره می‌شود:

روایت اول: صحیحہ یزید کناسی به نقل از امام باقر علیه السلام

«الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتيم و زوجت و اقيمت عليها الحدود التامة لها و عليها» (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۳۱/۱)؛ یعنی وقتی کنیز به نه سالگی برسد از یتیمی خارج شده و مولای او می‌تواند او را به نکاح درآورد و حدود الهی به نفع او و بر علیه او اقامه گردد. مدلول حدیث درباره کنیز است و چون گمان می‌شد که احکام کنیز نسبت به بلوغ با دختران آزاده متفاوت باشد، امام علیه السلام این گمان را برطرف ساخته و بلوغ را برای آنان جهت اجرای حدود الهی شرط دانسته است.

روایت دوم: صحیحہ ابی بصیر از امام صادق علیه السلام

«فی غلام صغیر لم یدرک، ابن عشر سنین زنی بامرأة محصنة. قال: لا ترجم لان الذی نکحها لیس بمدرک و لو کان مدرکاً رجعت» (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۳۱/۱)؛ یعنی امام صادق علیه السلام درباره زن شوهرداری که با پسر ده ساله زنا کرده، فرمودند: چون پسر به بلوغ نرسیده، زن رجم نمی‌شود. اگر پسر به بلوغ رسیده بود، زن رجم می‌شد.

در این روایت امام صادق علیه السلام رفتار نابالغ را مشمول عقوبت ندانسته و با جمله پایانی علت آن را عدم بلوغ پسر دانسته است.

روایت سوم: صحیحہ یزید کناسی از امام باقر علیه السلام

«افيقام عليها الحدود و تؤخذ بها و هي في تلك الحال؟ و انما لها تسع سنين و لم تدرک مدرک النساء في الحيض. قال: نعم، اذا دخلت على زوجها و لها تسع سنين ذهب عنها اليتيم و دفع اليها مالها و اقيمت الحدود التامة عليها و لها، قلت: فالغلام يجرى في ذلك مجرى المجارية...» (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۱۴/۲۰۹).

دختري که نه سال دارد و مانند زنان ديگر عادت ماهانه دارد، آيا حدود شرعی بر او جاری می شود؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آری! هر گاه نه ساله گردد از یتیمی خارج شده اموال او در اختیار او قرار خواهد گرفت، و حدود الهی بر او جاری خواهد شد. سؤال کردم: آيا پسر همچنين است؟ امام علیه السلام با توضیح و ذکر موارد فرمودند: آری. در این روایت نیز امام باقر علیه السلام شرط جریان تکلیف بر کودک را بلوغ دانسته و در ادامه بر تساوی دختر و پسر در برابر این شرط تصریح فرموده است.

روایت چهارم: روایت امیرالمؤمنین علیه السلام

«اما علمت ان القلم يرفع عن ثلاثة: عن الصبي حتى يحتلم، و عن المجنون حتى بفيق و عن النائم حتى يستقظ» (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۱/۳۲)

آيا نمی دانی که قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده است؟ از کودک تا این که بالغ شود، از مجنون تا این که عاقل گردد، از خوابیده تا این که بیدار گردد. این روایت از حیث دلالت بسیار روشن است و اغلب فقها نیز به آن استناد کرده اند، لکن از حیث سند ضعیف است، برخی از راویان مجهولند و در کتب رجال گزارشی درباره آن ها بیان نشده است.

روایات دیگری نیز وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آن ها خودداری می کنیم. حاصل بررسی روایات ظهور آن ها در شرطیت بلوغ برای هرگونه تکلیفی است و اطلاق آن شامل محل بحث که ورود کودکان به خلوت والدین است، می شود. اگر درباره امکان تقیید ادله روایی مذکور بر اساس ظهور آیه شریفه سؤال شود در پاسخ

می‌توان چنین گفت که آیه ۵۸ سوره نور تنها در صورتی می‌تواند ظهور این روایات را تقیید کند که خود ظهور قوی‌تری داشته باشد. نکاتی که در ادامه بیان می‌شود حاکی از آن است که آیه چنین ظهوری ندارد.

ب) در آیه شریفه کودکان نابالغ، به «الذین ملکات ایمانکم» عطف شده است، مراد از «الذین ملکات ایمانکم» بردگان و غلامان خدمتگزار است که در خانه‌ها کار می‌کردند. عمده آنان بالغانی بوده‌اند که می‌توانستند کار کنند، این عطف می‌تواند بردگان بالغ را بر کودکان نابالغ غلبه داده و حکم شرعی را به لحاظ خصوص بردگان بالغ صادر کرده باشد؛ بنابراین تغلیب بالغان بر نابالغان سبب شده است که حکم شرعی متناسب با آنان تشریح گردد.

ج) طبری در تفسیر جامع، حدود ده تفسیر از مفسران معروف نقل کرده است که در همه آن‌ها تقدم ممالیک (بردگان) بر صبیان (کودکان) قابل برداشت است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۸، ص ۱۲۳).

د) در برخی از روایات وارده در تفسیر آیه فقط بردگان ذکر شده و از کودکان نابالغ یاد نشده است. در صحیح جراح مدائنی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لیستأذن علیک خادمک اذا بلغ الحلم فی ثلاث عورات» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵/۵۲۹) و در صحیح فضل بن یسار، امام صادق علیه السلام فرمودند: «و یدخل مملوککم و غلمانکم من بعد هذه الثلاث عورات بغیر اذن ان شاءوا» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵/۵۲۹).

این دو روایت به خوبی از تغلیب بردگان بالغ بر کودکان نابالغ حکایت کرده و می‌تواند سبب توجه تکلیف به آنان به اعتبار تغلیب باشد.

نتیجه قرائن مذکور این است که آیه شریفه در تکلیف کودکان نابالغ ظهور ندارد و نسبت به ادله رفع قلم از کودکان نیز اخصیت ندارد، چون می‌تواند به کلی در ارتباط با بیان تکلیف کودکان - نابالغ نباشد.

۲. تعلق حکم شرعی به والدین برای تعلیم و تربیت اذن‌خواهی فرزندان نابالغ

مشهور فقها قائل‌اند که کودک نابالغ مشمول تکلیف و حکم شرعی نیست و لازم است

درباره موارد احتمال تکلیف توجیه مناسبی بیان شود. در آیه استئذان، کودکان نابالغ مکلف نیستند، بلکه والدین آن‌ها مکلف‌اند تا اذن‌خواهی را به آن‌ها آموزش داده و بر این روش تربیتشان نمایند، پس در واقع، حکم شرعی به تعلیم اذن‌خواهی تعلق گرفته و مخاطب آن والدین کودکان هستند نه خود کودکان.

مرحوم علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق) در تذکره این نظریه را پذیرفته و نسبت به آن ادعای اجماع کرده است، وی می‌گوید: «عالمان اسلامی همگی نسبت به این‌که بالغ عاقل مکلف به فرائض و احکام هستند، اجماع دارند». (حلی، ۱۴۱۴: ۱۴/۱۹۰). علامه مجلسی در *مرآة معتقد* است که «امر به استیذان فقط برای والدین است، آنان هستند که مأمور به این امر شده‌اند». (مجلسی، ۱۳۶۶: ۲۰/۳۶۴). مرحوم سید محمد مجاهد در *مناهل* نیز همین نظریه را پذیرفته و عبارت علامه حلی را با ادعای اجماع نقل کرده است (مجاهد طباطبائی، بی‌تا: ۸۵). صاحب *جواهر* چنین می‌نگارد که «بر غیر بالغ مطلقاً استیذان واجب نیست» (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۶/۲۴). مرحوم سید حکیم، صاحب *مستمسک* نیز معتقد است که: «خطاب آیه به بالغان است نه غیر آن‌ها، آنان می‌بایست کودکان را به استیذان الزام کنند، به‌گونه‌ای که کودکان همچنین کنند... بناء فقها، بلکه مسلمانان بر عدم تکلیف کودک به طور مطلق است». (حکیم، ۱۳۸۷: ۱۴/۴۰).

قرائن و شواهد قول مشهور

برخی قرائن و دلایل مشهور نیز بر تعلق حکم شرعی به والدین در آیه استئذان اشاره دارد که عبارتند از:

الف) خطاب آیه ۵۸ به والدین است، نه به کودکان نابالغ، در آغاز آیه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ اگر آیه در صدد تکلیف والدین نبود، خطاب را متوجه آنان نمی‌ساخت و از همان آغاز به کودکان نابالغ خطاب می‌نمود.

ب) خداوند متعال در آیه شریفه به بردگان و کودکان در غیر زمان‌های سه‌گانه اجازه داده است که بدون استیذان وارد خلوت والدین بشوند، و در این رابطه فرموده است:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ﴾؛ «بر شما و بر آنان بعد از این زمان های سه گانه گناهی نیست».

چنانچه آیه شریفه مربوط به تکلیف والدین نبود، ذکر «علیکم» مناسبت نداشت و شایسته این بود که بفرماید: «لیس علیهم جناح بعدهن»، زیرا تکلیف به اذن خواهی در زمان های سه گانه به کودکان اختصاص داشته، و نفی جناح در غیر آن زمان ها هم باید به کودکان اختصاص داشته باشد، اما چنین نیست، بلکه کلمه «علیکم» که خطاب به اولیا است در آیه ذکر شده است، ذکر کلمه «علیکم» نشان دهنده این است که اولیا نیز در این تکلیف شریک بوده و وظیفه مندی آنان در امر استیذان تقویت می گردد.

اشکال و پاسخ

اگر گفته شود این که آیه شریفه می فرماید: بر بردگان و کودکان گناهی نیست که در غیر زمان های سه گانه، بدون استیذان وارد خلوت اولیاء شوند؛ مفهوم التزامی دارد که اگر بردگان و کودکان در زمان های سه گانه بدون استیذان وارد خلوت اولیا شوند، مرتکب گناه شده اند و این نشان دهنده تکلیف پذیری کودکان است.

پاسخ اشکال مذکور این است که اگرچه از آیه شریفه، تکلیف پذیری بردگان و کودکان استفاده می شود، اما محتمل است ضمیر «هم» در کلمه «علیهم» فقط به بردگان بالغ راجع باشد و شامل کودکان نگردد، قرینه ای هم در آیه وجود ندارد که بر شمول ضمیر نسبت به کودکان نابالغ دلالت کند.

ج) تعبیری که در آیه استیذان به کار رفته است، این است که: کودکان نابالغ در سه وعده برای ورود به حکومت والدین باید اذن بطلبند، این تعبیر در فرهنگ زبان فارسی و عربی بسیار رایج است و از تکلیف مداری کودکان نابالغ حکایت نمی کند، بلکه وظیفه مندی والدین را نشان می دهد، نظیر این است که گفته شود، بچه ها باید شیر مادر بخورند، یا بچه ها باید تغذیه صحیح داشته باشند، یا بچه ها باید خوب بخوابند، یا بچه ها باید خوب درس بخوانند، هیچ یک از این جملات بر مکلف بودن اطفال دلالت نمی کند،

بلکه گویای این است که والدین باید مراقب این امور باشند، یعنی در واقع، تکلیف والدین است نه تکلیف کودکان.

نظیر موارد فوق در روایات ذکر شده و هیچ فقیهی از آن‌ها تکلیف مداری کودکان را برداشت نکرده است؛ چنان‌که در موثقه درست بن ابی منصور آمده که شخصی از پیامبر ﷺ پرسید: ما حق الوالد علی ولده؟ قال: لایسمیه باسمه و لایمشی بین یدیه و لایجلس قبله و لایستسب له (حرعاملی، ۱۳۹۹: ۱۵/۲۲۰).

حق پدر بر فرزندش چیست؟ حضرت فرمودند: این است که فرزند، او را به نام کوچک صدا نزند، و جلوتر از او راه نرود و پیش از او ننشیند و او را در معرض دشنام قرار ندهد. این تکالیف بلاشک مستحب است - اگر نگوییم که واجب است - در ظاهر حدیث همه آن‌ها بر عهده فرزند گذاشته شده است و چنین می‌نماید که گویا فرزندان نابالغ مکلف‌اند، اما همه فقیهان، تکلیف را متوجه والدین دانسته‌اند، و آنان را مسئول تعلیم و تربیت کودکان در این‌گونه امور شمرده‌اند.

و یا در موثقه یعقوب بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «الغلام یلعب سبع سنین و یتعلم الکتاب سبع سنین و یتعلم الحلال و الحرام سبع سنین» (حرعاملی، ۱۳۹۹: ۱۵/۱۹۴).

«کودک هفت سال بازی کند و هفت سال کتاب آموزد و هفت سال حلال و حرام را فراگیرد». در این روایت نیز تکلیف آموختن کتاب و فراگیری حلال و حرام متوجه کودک بوده است، اما در واقع وظیفه‌مندی والدین در مقابل تعلیم و تربیت کودکان را بیان نموده است، قرینه‌ای که این برداشت را تصدیق می‌کند روایات دیگری است که این مسئولیت را از وظایف والدین ترسیم کرده و آن را از حقوق فرزندان بر والدین برشمرده است، از جمله آن روایات، روایت سکونی از امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که فرمودند: حق فرزند بر پدر این است که:

«أن یستعزاه و یستحسن اسمه و یعلمه کتاب الله و یطهره و یعلمه السباحة» (حرعاملی،

«مادرش را گرمی دارد، نام نیک برای او اختیار نماید، کتاب را به او بیاموزد، او را ختنه نماید و شناگری را به او بیاموزد».

در این روایت، تعلّم کودک به تعلیم والدین تفسیر شده است؛ یعنی تکلیفی را که در لسان برخی ادله به نظر می‌رسید متوجه کودک شده است، متوجه والدین کرده و آنان را مکلف شمرده است، در واقع این روایات، مفسّر و مبّین آن روایات هستند.

علاوه بر این روایات که نقش تفسیری و تبیینی دارند، روایات عامی نیز وجود دارد که والدین را جهت توانمندسازی فرزندان برای التزام به موارد ذکر شده، تشویق نموده و می‌فرماید:

اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم یغفر لکم؛ (حرعاملی، ۱۳۹۹: ۱۵/۱۹۵).

فرزندان خود را گرمی دارید و آداب نیکو یادشان دهید، خداوند شما را بیامرزد.

همه آداب ذکر شده و از جمله ادب استئذان از مصادیق آدابی است که در این روایت ذکر شده است، پدر و مادر به شوق رسیدن به غفران الهی مأمور تعلم و تربیت فرزندان به این آداب شده‌اند. نتیجه دلایل و قرائن مذکور این است که در آیه استئذان، تکلیف والدین به لسان تکلیف فرزندان بیان شده است، نکته فنی آن این است که خداوند نمی‌خواهد فقط والدین به تعلیم و تربیت کودکان پرداخته و به نوعی ادای تکلیف کرده باشند، بلکه می‌خواهد که این آداب در رفتار و گفتار کودکان آشکار شده و در تعاملاتشان با دیگران ظهور و بروز پیدا کند، این نکته فنی با تعبیر تکلیف‌پذیری کودکان مناسب‌تر است تا با تعبیر وظیفه‌مندی والدین.

حکم شرعی مستفاد از آیه استئذان

در تبیین آیه شریفه، نسبت به تعیین مکلف دو دیدگاه اساسی وجود دارد: یکی مکلف بودن کودکان نابالغ و دیگری مکلف بودن والدین؛ اکنون با قطع نظر از تعیین مکلف، حکم شرعی مستفاد از آیه بیان می‌شود. اگر حکم شرعی وجوب استفاده شود، مکلف، اعم از این‌که کودک نابالغ یا اولیا او باشند تکلیف واجب دارد و اگر حکم شرعی استحباب باشد مکلف، اعم از این‌که کودک نابالغ یا اولیاء او باشند، تکلیف مستحب دارد.

در این باره دو نظریه وجود دارد: ۱. نظریه استحباب ۲. نظریه وجوب

۱. نظریه استحباب

استدلال اول: برخی فقها بر این عقیده‌اند که حکم شرعی مستفاد از آیه استحباب است، از جمله آن‌ها مرحوم آیت الله خوئی است، وی برای آیه استئذان در ارتباط با ادله رفع قلم از صبیان دو نسبت قائل است: یکی این‌که آیه استئذان اخص از ادله رفع قلم است، دیگر این‌که ادله رفع قلم نقش تریخیصی برای آیه استئذان دارد، بنا بر نسبت اول آیه استئذان مقدم بر ادله رفع قلم است، و موجب تریخیص آن است بدین معنی که در هیچ موردی کودک نابالغ مکلف نیست مگر در خصوص استئذان برای ورود به خلوت والدین (خوئی، ۱۴۱۹: ۶۸/۳۲). و بنا بر نسبت دوم، ادله رفع قلم به جهت دلالت بر تریخیص، وجوب را از امر در آیه استئذان سلب نموده و قرینه بر استحباب و مطلوبیت آن شده است (خوئی، ۱۴۱۹: ۶۹/۳۲). وی در نحوه استفاده استحباب از آیه چنین استدلال کرده است که ظهور امر در وجوب به حکم عقل است نه به وضع، اگر امری از طرف مولی صادر گردد، عقل به جهت لزوم اطاعت از مولی حکم به وجوب می‌کند به شرط آن‌که از طرف مولی تریخیصی نرسیده باشد، و اگر تریخیصی رسیده باشد قرینه بر استحباب امر خواهد بود، و در محل بحث، امر به استئذان صادر شده است، اگر تریخیصی صورت نگیرد در وجوب ظهور پیدا می‌کند لکن تریخیص صورت گرفته است، زیرا ادله رفع قلم، کودک نابالغ را از هرگونه تکلیفی تریخیص کرده است. (خوئی، ۱۴۱۹: ۶۹/۳۲). نتیجه این‌که از آیه استئذان به حکم تریخیص وجوب استفاده نشده و امر در آن به معنای طلب استحبابی خواهد بود.

نقد استدلال اول: استدلال مرحوم آیت الله خوئی تام نیست؛ زیرا میان دو نسبتی که با یکدیگر ناسازگارند، جمع کرده است.

اخصیت یک دلیل نسبت به دلیل دیگر موجب قوت ظهور و قوت ظهور موجب تقدم آن بر دلیل دیگر است و با فرض قوت ظهور مجالی برای دلیل دیگر باقی نمی‌ماند تا این‌که بخواهد با تریخیص خود بر دلیل اول تأثیر بگذارد، بنابراین اگر بپذیریم که آیه استئذان در تکلیف کودکان نابالغ ظهور داشته و اخص از ادله رفع قلم از صبیان است باید آیه را بر ادله رفع قلم مقدم داشته و نسبت میان این دو دلیل را در همین جا پایان دهیم، زیرا ادله رفع قلم

بعد از انجام نسبت اول، و از دست دادن ظهور خود در مقابل دلیل اول، توانایی انجام نسبت دوم را از دست داده است.

علاوه بر اشکال فوق، اشکال دیگری نیز بر جریان نسبت دوم وارد است، زیرا نقش تریخی یک دلیل برای دلیل دیگر در فرضی پذیرفته است که هر دو دلیل از ناحیه دلالت برابر بوده و هیچ یک نسبت به دیگری اخص نباشد و تنها تفاوت آن‌ها در نفی و اثبات بوده باشد مثل این که دلیلی به انجام نماز شب امر کرده است و دلیل دیگر با همین دلالت تریخی داده است، در این صورت امر از ظهور در وجوب منع شده و به قرینه دلیل تریخی بر استحباب دلالت خواهد کرد. نظیر امر به نماز شب، امر به دعا و امر به مشارکت در تشییع جنازه، امر به نظافت و غیره است. بنابراین، در محل بحث اگر آیه استئذان اخص نبود و مانند ادله رفع قلم مطلق بود، ادله رفع قلم به جهت تریخی می‌توانست از ظهور امر در وجوب ممانعت کرده و آن به استحباب اختصاص دهد، لکن آیه استئذان اخص از ادله رفع قلم است و نسبت دوم در آن غیر قابل جریان است.

البته این که گفته می‌شود آیه استئذان اخص از ادله رفع قلم است و تنها نسبت اول در آن جریان دارد فرضی است که بر مبنای مرحوم آیت الله خوئی تنظیم شده است و الا در بحث گذشته اثبات کردیم که آیه استئذان اصلاً در صدد بیان تکلیف کودکان نابالغ نیست، بلکه تکلیف والدین را به لسان تکلیف کودکان بیان کرده است.

استدلال دوم، چند روایت در تفسیر آیه استئذان نقل شده است که یکی از آن‌ها ناظر به استئذان کودک نابالغ است. مرحوم کلینی در موثقه از محمد بن علی حلبی چنین آورده است: قلت لابی عبدالله علیه السلام: الرجل یستأذن علی ابیه؟ قال: نعم، قد کنت استأذن علی ابی و لیست امی عنده، انما هی امرأة ابی، توفیت امی و انا غلام و قد یکون من خلوتهما ما لاحتب ان افجاهما علیه و لا یحبتان ذلک متی، السلام اصوب و احسن (حر عاملی، ۱۳۹۹: ۱۴/۱۵۷). محمد بن علی حلبی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم آیا مرد هنگام ورود بر پدر باید اجازه بگیرد؟ حضرت فرمود: آری. من هرگاه می‌خواستم بر پدرم وارد شوم، آن‌گاه که همسر وی نزد او بود، اجازه می‌گرفتم. در آن وقت مادرم از دنیا رفته بود، زیرا مادرم وقتی من کودک بودم از دنیا

رفت. اجازه گرفتن من برای این بود که آن‌ها شاید در خلوت خود به سر می‌برند، و من دوست نداشتم با ورود ناگهانی‌ام آن‌ها را غافلگیر نمایم و آن‌ها همچنین رفتاری را از من نمی‌پسندیدند، سلام گفتن منطقی‌تر و زیباتر است.

در این روایت امام صادق علیه السلام به دوران کودکی خود اشاره می‌کند که هرگاه می‌خواست وارد بر پدر خود شود، اجازه می‌گرفت. تعلیلی که امام علیه السلام برای اذن خواهی ذکر می‌کند، ظهور در استحباب دارد نه وجوب، امام علیه السلام از واژه حبّ در جمله «ما لا احبّ ان افجاهما علیه» استفاده کرده که معنای آن با استحباب سازگار است، زیرا واژه حبّ در عبارت فوق به معنای رفتار شایسته و نیکو است نه رفتار الزامی و واجب؛ بنابراین حکم شرعی مستفاد از آیه استیذان، استحباب است.

نقد استدلال دوم

روایت فوق درصدد بیان یکی از مستحبات رفتاری در روابط خانوادگی است و نظایر آن در سایر روایات نیز مشاهده می‌شود آن رفتار مستحبی این است که هرگاه فرزند بالغ بر پدر و مادر خود وارد می‌شود، اذن درخواست نماید هر چند که آنان در حالت خلوت خود نبوده باشند. بیان این ادب اسلامی غیر از آن حکم وجوبی استیذان برای ورود به خلوت پدر و مادر است. قرینه ای که این معنی را تأیید می‌کند، این است که راوی از واژه رجل استفاده کرده است که ناظر به فرزند بالغ می‌باشد، سپس امام علیه السلام به دوران کودکی خودشان اشاره فرمودند این تقارن میان ذکر رجل و ذکر دوران کودکی امام علیه السلام از ادب ورود به نزد پدر و مادر حکایت می‌کند نه حکم واجب، و الا مستلزم این است که نسبت به رجل نیز استیذان برای ورود به خلوت والدین مستحب باشد، درحالی‌که نسبت به رجل، استیذان واجب است. بنابراین امام علیه السلام درصدد اشاره به ادب اسلامی در ورود به اتاق پدر و مادر است نه حکم استیذان در ورود به خلوت والدین که واجب است. علاوه بر آن، امام صادق علیه السلام در توضیح استیذان تعبیر «و قد یكون من خلوتهما» را به کار برده‌اند که نشان می‌دهد زمان ورود ایشان به اتاق پدر، از زمان‌های سه‌گانه‌ای که استیذان در آن واجب است نبوده است؛ زیرا اگر زمان

ورود حضرت از زمان‌های سه‌گانه بوده باشد واژه «قد» که به معنای «ممکن بودن» است استعمال نمی‌کردند.

۲. نظریه وجوب

مشهور فقها که تکلیف را متوجه اولیا دانسته‌اند نه کودکان نابالغ، در حکم شرعی مستفاد از آیه استئذان به وجوب قائل شده‌اند در کلماتی که از فقها درباره توجه تکلیف به اولیا، قبلاً نقل نمودیم این هماهنگی مشهود است.

از دو راه می‌توان وجوب را اثبات نمود:

راه اول: در آیه شریفه، استئذان به صورت امر غائب ذکر شده است و امر چه غائب چه حاضر ظهور در وجوب دارد، منشأ ظهور هر چه باشد مانع دلالت امر بر وجوب نیست، حتی اگر فقیهی وضع و اطلاق را به عنوان منشأ ظهور نپذیرد و مانند مرحوم آیت‌الله خوئی قائل به عقل باشد و دلالت عقل امر بر وجوب را مشروط به عدم ترخیص بداند، باز حکم وجوب از آیه قابل استفاده است؛ زیرا در دلالت عقلی، وجود مقتضی و فقدان مانع ضروری است. وجود مقتضی همان فعل امر است که بر طلب شارع دلالت می‌کند، فقدان مانع همان عدم ترخیص شارع در ارتباط با مفاد امر است که آن را از انصراف به سوی استحباب بازمی‌دارد. اگر مانع مفقود باشد فعل امر در وجوب، ظهور پیدا می‌کند. در محل بحث، مقتضی موجود و مانع مفقود است، زیرا امر غائب یعنی «لیستأذنکم» بر طلب شارع دلالت می‌کند، شارع از والدین تعلیم و تربیت کودکان نابالغ بر اذن‌خواهی هنگام ورود به خلوت آنان را طلب کرده است، (این وجود مقتضی) و در مقابل از طرف شارع هیچ ترخیصی بیان نشده است. یعنی هیچ دلیلی وجود ندارد که مسئولیت تعلیم و تربیت کودکان را از دوش والدین برداشته و آنان را در این رابطه مرتخص کرده باشد و بلکه ادله ولایت پدر بر نفس کودک و بر اموال و حقوق او، تکلیف و مسئولیت اولیاء را مضاعف ساخته است (این فقدان مانع) نتیجه این استدلال این است که فعل امر در آیه بر وجوب دلالت داشته و قرینه‌ای بر انصراف آن به سوی استحباب به چشم نمی‌خورد.

راه دوم، خداوند متعال در آیه ۵۹ فرموده است: و هرگاه فرزندان شما به سن بلوغ برسند باید همواره برای ورود به خلوت والدین اجازه بگیرند همان‌گونه که در گذشته چنین بوده است. این آیه درباره فرزندان بالغ است، در مقابل آیه قبل که درباره فرزندان نابالغ است. تفاوت دو آیه در این است که فرزندان بالغ در همه اوقات، برای ورود به خلوت والدین باید اجازه بگیرند، اما فرزندان نابالغ تنها در سه زمان باید اجازه بگیرند، اجازه گرفتن فرزندان بالغ واجب است و در وجوب آن هیچ فقیهی تردید نکرده است، پس اجازه گرفتن فرزندان نابالغ هم واجب است، در هر دو بخش برای بیان وجوب از امر غایب استفاده شده است، و هیچ قرینه صارف‌ای هم در هیچ یک از دو بخش مشاهده نمی‌شود، حمل امر غایب در آیه ۵۹ بر وجوب و حمل آن در آیه ۵۸ بر استحباب خلاف ظهور عرفی است، بنابراین یا هر دو بر وجوب دلالت دارند یا هر دو بر استحباب، دلالت آیه ۵۹ بر وجوب قطعی است، پس دلالت آیه ۵۸ بر وجوب نیز باید پذیرفته شود.

نتیجه استدلال‌های فوق این است که حکم شرعی مستفاد از آیه ۵۸ وجوب است.

۵. موضوعیت یا طریقت اذن خواهی کودکان نابالغ: آیه استئذان از لطافت ویژه‌ای برخوردار است، نه والدین را تنها مخاطب قرار داده است و نه کودکان نابالغ را تنها مکلف شمرده است. جملات آیه نشان می‌دهد که هر دو گروه باید زیر چتر حکم شرعی قرار گیرند، اگر هدف آیه فقط اذن خواهی کودکان نابالغ بود، شایسته بود در تمام جملات آیه، محور احکام، کودکان نابالغ باشند. و در این هنگام، اذن خواهی موضوعیت یافته و هدف حکم شرعی قرار می‌گرفت، و اجرای قاعده الغاء خصوصیت نسبت به آن ناصواب می‌شد. و اگر هدف آیه فقط دورماندن خلوت والدین از نگاه کودکان و عدم رؤیت اعضاء تناسلی و رفتارهای جنسی والدین بود، شایسته بود در تمام جملات آیه، محور احکام، والدین باشند و در این هنگام، اذن خواهی طریقت یافته، و اجرای قاعده الغاء خصوصیت نسبت به آن مقبول می‌شد، و روح آیه به این برمی‌گشت که کودکان نباید صحنه بد و زشت از پدر و مادر خود ببینند، نگاه کودکان به این صحنه‌ها مبعوض شارع بوده و به تحقق آن رضایت نمی‌دهد، ممانعت از پیدایش چنین صحنه‌هایی فقط به استئذان نیست، استئذان یکی از

آن راه هاست، راه های دیگری هم وجود دارد، مثل بستن درب اتاق، فرستادن بچه ها به بیرون از منزل، خواباندن آن ها در ساعات خلوت، و غیره، استئذان موضوعیت ندارد، تنها طریقی است برای عدم پیدایش صحنه های نادرست.

از بررسی آیه، دانسته می شود که هیچ یک از موضوعیت و طریقت به تنهایی مقصود آیه نیست، اما موضوعیت به تنهایی مقصود آیه نیست به دلیل این که، آیه شریفه در صدد این نیست که بگوید کودک فقط باید استئذان کند و غیر از آن، دیگر چیزی اهمیت ندارد، هر چند با استئذان وارد خلوت شده و صحنه های نادرست ببیند، اما طریقت به تنهایی مقصود آیه نیست به دلیل این که آیه شریفه در صدد این نیست که فقط کودکان از دیدن صحنه های نادرست دور باشند و اصلاً مفهومی از خلوت در ذهن نداشته باشند، و همواره در ساعات خلوت از راه های غیر استئذان سرگرم شده و یا به مکان دور برده شوند.

بلکه مقصود آیه، ترکیب میان موضوعیت و طریقت است، به این معنی که هدف اصلی، ندیدن صحنه های نادرست است اما این ندیدن، راه هایی دارد که برخی از آن راه ها، خصوصیت داشته و شارع تحقق آن ها را قصد کرده است، استئذان یکی از آن راه هاست که خصوصیت داشته و شارع آن را به خصوص نام برده است، شارع در صدد این است که والدین به فرزندان خود ادب و ورود به خلوت را یاد بدهند، و آنان را بر استئذان تربیت نمایند. این تعلیم و تربیت استئذان برای شکل گیری شخصیت مطلوب و برای سعادت آینده آنان لازم است؛ بنابراین، تکلیف بر ذمه والدین است، موظفند به گونه ای کودکان را آموزش دهند که آنان از روش استئذان برای ورود به خلوت والدین استفاده نمایند. اگر مقصود آیه شریفه، بیان ترکیب میان موضوعیت و طریقت نبود، یکی از آن دو را با تصریح بیان کرده و آن دیگری را حذف می نمود.

۶. شمول اطلاق در آیه استئذان: در آیه استئذان دو اطلاق مهم مشاهده می شود که شمول آیه را از نظر مقدار دلالت گسترش می دهد، یکی اطلاق آیه نسبت به مادر است، و دیگری اطلاق آیه نسبت به دختر است، در اطلاق اول، جای این گمان بود که کسی تصور کند، وجوب تعلیم و تربیت کودک بر ذمه پدر بوده و او به تنهایی مسئول انجام این تکلیف است و

مادر در این خصوص هیچ مسئولیتی ندارد، اما آیه شریفه با استخدام تعبیری همچون: «یا ایها الذین آمنوا»، «لیستأذنکم» و «منکم» که مفید شمول اطلاق است مسئولیت مادر را نیز در امر تعلیم و تربیت کودک پذیرفته و آن را مشابه مسئولیت پدر قرار داده است.

در اطلاق دوم، جای این گمان بوده که کسی تصور کند، وجوب تعلیم و تربیت کودک به پسران اختصاص داشته و دختران برای ورود به خلوت والدین به آموزش استیذان نیازمند نیستند، و بعد این تصور این است که گمان شده دختران مانند بردگان زن هستند، همان‌گونه که زنان برده برای ورود به خلوت موالیان مذکر محتاج اذن نیستند و این اذن خواهی به بردگان مرد نسبت به موالیان مؤنث اختصاص دارد، دختران نیز بدون استیذان می‌توانند به خلوت والدین وارد شوند، اما آیه شریفه با استخدام تعبیری همچون: «والذین لم یبلغوا الحلم» و «و لعلیهم جناح» که مفید شمول اطلاق است، وجوب تعلیم و تربیت دختران را بیان کرده و استیذان آنان را مشابه استیذان پسران قرار داده است.

۷. نحوه استیذان: دو روایت از چند روایتی که در ذیل آیه شریفه وارد شده و جنبه تفسیری دارد نحوه استیذان را توضیح داده است، در هر دو روایت آمده است که کودک یا غیر کودک هرگاه بخواهد وارد خلوت دیگران بشود باید قبل از ورود به اتاق سلام بگوید و منتظر جواب سلام بماند و هرگاه از آمادگی آنان اطمینان حاصل کرد وارد اتاق شود، در موثقه محمد بن علی حلبی از امام صادق علیه السلام که پیش‌تر نقل شد، آمده است: «السلام اصوب و احسن» (حرعاملی، ۱۳۹۹: ۱۴/۱۵۷) یعنی «سلام گفتن صحیح‌تر و زیباتر است»، و در صحیح‌ه محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام آمده است: «ولایؤذن لاحد حتی یسلم، فان السلام طاعة الرحمن: (همان: ۱۵۹) به هیچ‌کس اذن داده نمی‌شود مگر این‌که سلام بگوید، زیرا سلام گفتن طاعت خداوند است».

از دو روایت نقل شده نتیجه می‌گیریم که شارع علاوه بر این‌که پدر و مادر را مکلف به آموزش استیذان نموده است، در عین حال در صدد ارائه الگوی خاصی از نحوه استیذان است، شارع می‌خواهد که پدر و مادر سلام گفتن را بیاموزند و از طریق آن ادب استیذان را تحقق بخشند.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در این نوشتار آمده است می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. در آیه استئذان برخی فقها به استناد ظاهر آن به تکلیف و مسئولیت‌پذیری کودکان نابالغ قائل شده‌اند، اینان آیه شریفه را اخص از ادله رفع قلم از صبی دانسته و آن را مخصوص این ادله شمرده‌اند، و بر این اساس گفته‌اند هیچ‌گاه کودک مکلف نیست مگر در همین مورد، در نقد و بررسی این قول، استدلال‌هایی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عدم ظهور آیه شریفه در تکلیف کودکان نابالغ و قوت دلالت ادله رفع قلم از صبی است.

۲. مشهور فقها در آیه استئذان به تکلیف‌پذیری کودکان نابالغ قائل نشده و آیه شریفه را تعبیری از تکلیف‌پذیری پدر و مادر در تعلیم و تربیت استئذان به کودکان نابالغ دانسته‌اند، طبق استنباط آن‌ها در آیه شریفه تکلیف‌پذیری والدین به لسان تکلیف‌پذیری کودکان نابالغ ذکر شده است، اینان برای اثبات دیدگاه خود استدلال‌هایی ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها ادله ولایت پدر یا والدین بر نفس و اموال و حقوق کودک است، این ادله با توجه به شمول و گستردگی فراوان، وظیفه‌مندی والدین در امر تعلیم و تربیت کودکان برای استئذان را شامل می‌شود.

۳. برخی از فقهاء، حکم مستفاد از آیه استئذان را استحباب دانسته و به عدم دلالت امر بر وجوب استدلال کرده‌اند، اینان معتقدند که دلالت امر بر وجوب، عقلی بوده و عقل در صورتی دلالت بر وجوب را می‌پذیرد که از طرف شارع ترخیصی را مشاهده نکند، و چون در محل بحث، ادله رفع قلم از صبیان نقش ترخیص را ایفا می‌کند، عقل از امر به استئذان، وجوب را درک نکرده و از امر، تنها استحباب را برداشت می‌کند، در نقد و بررسی این دیدگاه می‌گوییم، بنا بر نظر مشهور، آیه استئذان در صدد تکلیف والدین است نه در صدد تکلیف کودکان، و نسبت به تکلیف والدین نه تنها ترخیصی وارد نشده است بلکه ادله ولایت آن را مستدل ساخته است.

۴. مشهور فقها از آیه استئذان، حکم وجوب را استفاده کرده و برای اثبات آن به دو دلیل تمسک کرده‌اند: یکی به واژه «لیستأذنکم» که امر غائب است و ظهور در وجوب دارد، و دیگری به آیه بعدی که درباره حکم استئذان فرزندان بالغ است. تفاوت دو آیه ۵۸ و ۵۹ در

این است که برای فرزندان نابالغ، سه زمان برای استیذان مقرر شده است و برای فرزندان بالغ همه زمان‌ها، در مورد فرزندان بالغ، وجوب استیذان قطعی است، پس در مورد فرزندان نابالغ هم وجوب باید قطعی باشد.

۵. اذن خواهی کودکان، ترکیبی از طریقت و موضوعیت است. یعنی شارع هم خواسته است کودکان را از دیدن صحنه‌های جنسی دور نگه دارد و هم خواسته است این هدف را از طریق استیذان تحقق بخشد. هدف اول: یعنی دور نگه داشتن کودکان از دیدن صحنه‌های جنسی، سبب طریقی شدن استیذان است، زیرا استیذان راهی می‌شود برای وصول به این هدف. هدف دوم: یعنی تعیین استیذان به عنوان راه مطلوب برای دور نگه داشتن کودکان از دیدن صحنه‌های جنسی، سبب موضوعی شدن استیذان است، زیرا استیذان را هدف قرار داده است.

۶. آیه استیذان از طریق دلالت اطلاقی به دو شمول مهم اشاره کرده است: یکی اطلاق نسبت به کسانی که بر آن‌ها تعلیم و تربیت استیذان واجب شده است. در اینجا قیدی که بر اختصاص این واجب به پدر دلالت کند وجود ندارد، در نتیجه وجوب تعلیم و تربیت علاوه بر پدر، مادر را هم شامل می‌شود، و دیگری اطلاق نسبت به کودکانی که باید استیذان را بیاموزند و بر آن اساس تربیت شوند. در اینجا نیز قیدی که بر اختصاص تعلیم و تربیت به پسران دلالت کند مشاهده نمی‌شود، در نتیجه تعلیم و تربیت کودکان علاوه بر پسران، دختران را هم شامل می‌شود.

۷. از روایات وارده در شرح و تفسیر آیه استیذان استفاده می‌شود که نحوه استیذان به صورت گفتن سلام است، کودک پشت درب یا کنار اتاق می‌ایستد و بر والدین سلام می‌گوید و تا زمانی که جواب نشنیده و از آمادگی آن‌ها مطمئن نشده وارد اتاق نمی‌شود.

منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر، ۱۴۰۸.
۲. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، با تصحیح عبد الرحیم ربانی شیرازی، تهران: مکتبه اسلامیة، ۱۴۰۳.
۳. حکیم، سید محسن طباطبائی، *مستمسک العروة الوثقی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷.
۴. حلی، حسن بن یوسف، *ارشاد الاذهان*، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۱.
۵. _____، *تذکرة الفقهاء*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۴.
۶. خوئی، سید ابوالقاسم موسوی، *موسوعة الامام الخوئی*، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۱۹.
۷. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۲۵ ش.
۸. راوندی، سعید بن عبدالله، *فقه القرآن*، با تحقیق سید احمد حسینی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵.
۹. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، با تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: سوق شیرازی، بی تا.
۱۰. طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، *البیان فی تفسیر القرآن*، قم: مکتب الاعلامی الاسلامی، ۱۴۰۹.
۱۲. فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر*، قم: منشورات دار الرضی، بی تا.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷.
۱۴. مجاهد، سید محمد حائری، *کتاب المناهل*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، *مرآة العقول*، با تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۶.
۱۶. جمعی از نویسندگان، *موسوعة الفقه طبقاً لمذهب اهل البيت علیهم السلام*، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۸.
۱۷. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۴.